

عنوان مقاله

همگرایی از منظر تاریخی و بررسی ریشه های این مکتب از دیدگاه متفکرین کلاسیک

نویسنده: فاطمه صابری

چکیده

پژوهش حاضر تحت عنوان «همگرایی از منظر تاریخی و بررسی ریشه های این مکتب از دیدگاه متفکرین کلاسیک» میباید که به بررسی تئوری همگرایی پرداخته و ریشه های این مکتب را از دیدگاه متفکران کلاسیک به صورت توصیفی^۱ تحلیلی مورد تبیین و بررسی قرار می دهد. چرا که مسأله ی همگرایی از اوایل قرن ۱۷ و به دنبال هر مناقشه ای که در اروپا به وقوع می پیوست در اشکال متعددی برای استقرار صلح مطرح می گردید.

جنگ جهانی اول و پیامدهای ناگوار ناشی از آن، تأثیرات منفی بر روی روحیه ی حامیان و طرفداران حکومت و صلح جهانی گذاشت که در این راستا آنها برای ریشه یابی علل جنگهای منطقه ای و جهانی به کنکاش و تکاپو برآمدند، تا با کشف و ریشه یابی درد، داروی مناسبی جهت آن درد تجویز کنند و آن موضوع اتحاد و همکاری میان واحد های جداگانه سیاسی میباشد که از اهمیت خاصی برخوردار است.

علی ایحال یافته ها حاکی از آن است که در فضای تعاملات بین المللی امروزی که با تحولات در نظریه پردازی همراه بوده است، همکاری و همگرایی یک استلزام اجتناب ناپذیر در سطح بین المللی میباشد.

واژه های کلیدی: همگرایی، ریشه های تئوری همگرایی، متفکرین کلاسیک.

مقدمه

دولت ها تحت تأثیر اهداف و منافع در حالت همکاری و تعارض با یکدیگر به سر می برند. بدین گونه که داده های سیاست خارجی دارای آثار متفاوتی خواهد بود که طی آن شاهد همکاری ها، تضادها در عرصه ی سیاست بین الملل میباشیم. تئوری همگرایی تمرکز خود را در اشتراک مساعی و همکاری میان واحدهای سیاسی قرار می دهد. بر این اساس میان جوامع انسانی پیوندهای مشترک اجتماعی و فوق ملی وجود دارد و باید از اهمیت ملی گرایی کاست و آرام آرام به سوی فوق ملی پیش رفت و روابط میان دولتها جای خود را با روابط بین الملل عوض نماید.

در هر حال مفهوم همگرایی عمدتاً در چارچوب منطقه گرایی در اروپای غربی مطرح شد و از آن پس با آن برخورد جدی به عمل آمد که صاحب نظرانی چون میترانی، دویچ و ... با بهره گیری از نظریه های جامعه شناختی کارکردگرایی گام های موثری در مطالعه همگرایی در سیاست بین الملل برداشتند. در عین اینکه همه نظریه پردازان مذکور بر آن اند که گرایش طبیعی به سوی ایجاد یک حکومت جهانی است، که البته در معنای وسیع آن، ترتیبات نهادینه مناسب برای اداره امور بین المللی مدنظر است و به معنای از میان بردن حاکمیت دولت ها نیست.

همانگونه که در سطور بالا دیده می شود در همگرایی تأکید بر منافع است. این برداشت فایده گرایانه یا ابزاری از همگرایی به وضوح در دوری از برداشت های آرمان گرایانه ای که در آنها به خیر مشترک و هماهنگی منافع تأکید می شود مشاهده میگردد.

همگرایی و تعارض در سیاست بین الملل

دولت‌ها تحت تاثیر اهداف و منافع در حالت همکاری و تعارض با همدیگر به سر می‌برند. بدین گونه که داده‌های سیاست خارجی دارای آثار متفاوتی خواهد بود که طی آن شاهد همکاری‌ها، تضادها و رقابت‌ها در مقیاس‌های گوناگون در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل می‌باشیم. بدین ترتیب در فرایند تجزیه و تحلیل روابط بین‌الملل با دو نوع برداشت متفاوت مواجه می‌شویم؛ دیدگاه نخست تمرکز خود را در اشتراک مساعی و همکاری میان واحدهای سیاسی قرار می‌دهد براین اساس میان جوامع انسانی پیوندهای مشترک اجتماعی و فوق‌ملی وجود دارد و مساله برد و باخت مطرح نیست و باید از اهمیت ملی‌گرایی کاست و آرام به سوی فوق‌ملی‌گرایی پیش رفت و «روابط میان دولتها» جای خود را با «روابط بین‌المللی» عوض نماید. که این طرز تفکر اساس مکتب ایده‌آلیسم در سیاست بین‌الملل را تشکیل می‌دهد.

دیدگاه دوم اساس خود را بر وجود تضاد منافع و تعارض خواسته‌ها میان جوامع انسانی قرار داده، و تاکید خود را بر روی واحد‌های سیاسی و حاکمیت‌های جداگانه با منافع ناهمگون می‌گذارد، این نوع برخورد نسبت به سیاست بین‌الملل بر گرفته از نظر رئالیست‌ها است که تجزیه و تحلیل خود را براساس یک سلسله نظریات از پیش ساخته بنیان گذاشته‌اند و قدرت و منافع راهنمای جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آنهاست.

دیدگاه سومی نیز شاید در مطالعه‌ی روابط بین‌الملل وجود داشته باشد که طی آن روابط میان واحدهای سیاسی ترکیبی از دو وضعیت (همکاری و تضاد) را دارا باشد. این دیدگاه نیز تحت تاثیر حقوق بین‌الملل قرار دارد.

ای. اچ. کار نظریه‌های روابط بین‌الملل را به دو گروه اصلی واقع‌گرا و آرمانگرا تقسیم می‌کند. و مارتین وایت نیز سه سنت نظری را در روابط بین‌الملل تشخیص داد: واقع‌گرایی یا سنت ماکیاوولی، انقلابی‌گری یا سنت کانتی، و خرد‌گرایی یا سنت گروسیوسی که راهی میانه در بین دو سنت نخست محسوب می‌شود. این سه سنت مبتنی بر فرض‌های متفاوتی درباره روابط انسانی‌اند. واقع‌گرایی فرض خود را در قدرت می‌داند. خرد‌گرایی مبتنی بر فرض تعاملات تجاری و دیپلماتیک است که براساس حقوق بین‌الملل و مدنیت می‌باشد. انقلاب‌گری فرض خود را تابع تکالیف اخلاقی می‌داند و جامعه امن واقعی را جامعه‌ای جهانی می‌داند.

همگرایی از منظر تاریخی

از منظر تاریخی مساله‌ی همگرایی از اوایل قرن هفدهم و به دنبال هر نوع مناقشه‌ای که در اروپا به وقوع می‌پیوست در اشکال متعدد از جمله ایجاد فدراسیونی برای استقرار صلح مطرح می‌گردید. جنگ جهانی اول و پیامدهای ناگوار ناشی از آن، تاثیرات عمیقی بر روی روحیه حامیان و طرفداران حکومت و صلح جهانی گذاشت که در این راستا آن‌ها برای ریشه‌یابی علل جنگ‌های منطقه‌ای و جهانی به کنکاش و تکاپو برآمدند، تا با کشف و ریشه‌یابی درد، داروی مناسبی جهت آن درد تجویز کنند. که جنگ جهانی دوم و آثار ناشی از آن بیش از پیش این گروه را بر عقاید و باورهای خود مصر کرد. که پس از تجدید حیات اقتصادی اروپا به دنبال جنگ جهانی دوم، عملاً موضوع اتحاد و همکاری میان واحدهای جداگانه‌ی سیاسی از اهمیت خاصی برخوردار شد. اما ساختار سیستم بین‌الملل و وجود دول مستقل و منفک از هم و حاکمیت‌های جداگانه به عنوان علت‌العلل و ریشه اصلی درد شناخته گردید. چرا که آنچه بیش از هر چیز رفتار خارجی دولت‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد و زمینه‌ساز مناقشات منطقه‌ای یا جهانی می‌گردد مسائل ناسیونالیستی و وفاداری‌های ملی است. بدین لحاظ هر گونه تلاشی از سوی طرفداران صلح، که موجب تضعیف وفاداری‌های ملی و محو احساسات ناسیونالیستی و کم‌رنگ کردن مرزهای سیاسی جغرافیایی شود امری مطلوب جلوه کرد. آن‌ها حتی ایجاد سازمان‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به عنوان عوامل تقویت‌کننده انترناسیونالیسم ترسیم نمودند. که در سالهای (۱۹۴۶ و ۱۹۴۷م). آثار اولین جنبش‌های اروپایی را در قالب «اتحادیه اروپایی فدرال»، «جنبش سوسیالیستی برای کشورهای متحد اروپا»، «گروه جامعه‌ی همکاری اقتصادی اروپا»، «جنبش لیبرال برای اتحاد اروپا» مشاهده می‌کنیم. همچنین در سایر نقاط جهان شاهد جنبش‌هایی چون «جنبش عدم تعهد»، «وحدت کشورهای اسلامی»، «اتحادیه عرب»، «سازمان وحدت افریقا»، «شورای همکاری خلیج (فارس)»، «اتحاد کشورهای جهان سوم قاره آمریکا»، «اتحاد کشورهای آسیایی» و غیره می‌باشیم.

علی‌ایحال مفهوم همگرایی عمدتاً از (۱۹۴۵م). در چهار چوب منطقه‌گرایی در اروپای غربی مطرح شد و از آن پس با آن برخورد جدی به عمل آمد که صاحب نظرانی چون دیوید میترانی، کارل دویچ و ارنست هاس با بهره‌گیری از نظریه‌های جامعه

شناختی کارکردگرایی گام های موثری در مطالعه ی همگرایی در سیاست بین الملل برداشتند که این خود در دهه (۱۹۷۰م). زمینه را برای وابستگی متقابل فراهم ساخت.

ریشه های تفکر همگرایی از دیدگاه متفکرین کلاسیک

آرمان وحدت منطقه ای و قاره ای و جهانی از دیر باز الهام بخش ایده آلیست ها و جنبش های فکری وابسته به آن بوده است. از دوران های دور فلاسفه با تکیه بر نظریه های اجتماعی منبعث از قانون طبیعت و تعلیمات مذهبی، تشکیل جوامع بزرگ را برای نیل به وحدت نوع بشر ضروری می دانستند.

افلاطون طبیعت ناتوان انسان را موجد تشکیل جامعه به منظور همکاری و رفع نیازهای بشری تلقی می کرد. شاید الگوی مدینه فاضله افلاطون را بتوان روشن ترین رابطه وابستگی متقابل انسان و جامعه و ضرورت ایجاد نظم و وحدت در روابط اجتماعی در مقیاس خرد و کلان آن به شمار آورد. ارسطو تعاون و معاضدت انسان ها را در جامعه ابتدای ترین و عمیق ترین رابطه اجتماعی و علت اصلی تکوین مدینه و جامعه می داند. و تقسیم کار به خاطر مصلحت جامعه که ارسطو از آن یاد می کند، چیزی جز کارکردگرایی در دنیای پیچیده امروز نیست.

آگوستین قدیس مسئله وحدت سیاسی را در یک جامعه مذهبی که به آن «شهرخدا» یا «مدینه متعالی» لقب داده جستجو می کرد. او با اشاره به آیین دو شهر (یکی شهر خاکی یا دولت روی زمین و دیگری شهر آسمان یا قلمرو سلطنت خدا) موضوع وحدت و همگرایی جامعه ی بزرگ جهانی را به نوعی به ذهن متبادر می کند. نظریه «مدینه متعالی» آگوستین از اندیشه فلاسفه یونانی از جمله سبسون نشأت می گرفت و آن مربوط به جامعه ای بود که بر فراز جوامع محدود آن ایام در چهارچوب عناصر ملی، نژادی و طبقاتی قرار گرفته بود.

توماس آکوئیناس نیز برداشتی شبیه ارسطو از جامعه دارد ولی آن را کامل و کافی نمی داند. در حالی که ارسطو فقط به زندگی انسان در جهت تامین شرایط خوب در فراخنای زمین می اندیشد، آکوئیناس پا را از این فراتر می گذارد و جامعه دنیوی را با ترکیب تاسیسات روحانی هماهنگ می کند و درصدد ایجاد اتحاد نظم مذهبی مسیحیت با فرهنگ باستان روم و یونان می باشد. که برخی را عقیده بر این است که تکامل تمدن و وحدت اروپا نتیجه همین اتحاد می باشد.

ماکیاول که شاید بتوان او را سردمدار اندیشه سیاسی رنسانس به شمار آورد، با تالیف «پرنس» یا «شهریار» خود کوشش نمود که جمهوری های ایتالیا را از گرداب آشفتگی و پراکندگی برهاند. او گسترش قلمرو دولت و انضمام سرزمین های دیگر در جهت ایجاد وحدت را ناشی از فضیلت و سلامت دولت می داند.

ابن خلدون معتقد است که بدون همکاری و همبستگی و تعاون، بقای جامعه امکانپذیر نخواهد بود. این اندیشمند اسلامی انگیزه گرایش انسان به اجتماع را بعد از تامین نیازهای اولیه مادی، نیاز به امنیت و مصون بودن از آسیب و خطرات و تهدیدات محیط و درندگان و سلطه گران می داند.

توماس هابس با اشاره به پیمان افراد در سطح جامعه برای تشکیل حکومت، به نوعی گرایش به وحدت سیاسی در یک جامعه مشترک المنافع دارد که ممکن است تأسیسی باشد یا اکتسابی، در نوع دوم، جوامع کوچک با ایجاد اتحاد در برابر دشمن مشترک، خود را در برابر تهدیدات او ایمن و مصون می کنند.

بسیاری معتقدند که بنیانگذاران اولیه اتحاد ایالت ها در آمریکا از جمله جفرسون و مادیسون و سموئل آدمز تحت تأثیر تعلیمات سیاسی جان لاک انگلیسی و منتسکیوی فرانسوی، اعلامیه استقلال را انتشار دادند. آن ها به این نتیجه رسیده بودند که تنها اتحاد و همگرایی و پیگیری یک آرمان مشترک یعنی استقلال می تواند آن ها را از یوغ استعمار انگلیس رهایی بخشد.

فردریش هگل در بیان اندیشه اجتماع و حکومت مبتنی بر نیاز پا را از نظریه ارسطویی فراتر می نهد و در مسیر یک نوع کمال جویی، تصویری گسترده تر از جامعه براساس علایق و شباهت ها و «هماهنگی طبیعی» ارائه می دهد. از دیدگاه هگل دولت ملی تنها یک منزلگاه میانه ی راه است که در مسیر رسیدن به یک نظام سیاسی جهانی باید متحول و متحرک شود. البته او فلسفه «روح جهانی» خود را نه در یک ابر دولت بلکه در «تاریخ جهانی» جستجو می کند.

ژان ژاک روسو در رساله «قرارداد اجتماعی» خود، اندیشه «خیر مشترک» را برای افراد جامعه مطرح می کند. او با طرح این فکر در واقع می خواست بگوید که در صورت گرایش جامعه به انزوا، زندگی افراد آن معیوب و ناقص خواهد بود. روسو از این

حیث با نظر افلاطون و ارسطو هماهنگ است که رابطه انسان و هموعانش را یک ارتباط ارگانیک یا انداموار می داند که هر یک وظیفه خاص خود را انجام می دهد و با تعاون و هماهنگی در جهت تعالی خود گام برمی دارد.

جان استورات میل معتقد بود که یک نوع همبستگی میان عوامل طبیعی جامعه وجود دارد که منشاء آن «وحدت های همزیستی» است که بگونه هایی با هم ترکیب می شوند. میل مدعی بود که کنکاش خردمندانه تاریخ، قانون های تجربی جامعه را ارائه خواهد کرد و در نهایت قانون های طبیعت بر شالوده جامعه تسری می یابد. حال اگر قانون وحدت در طبیعت را بر نظم سیاسی جوامع تعمیم دهیم می توانیم نظریه ضرورت اتحاد و همگرایی را استنتاج کنیم. موریس دوورژه از معدود نویسندگان سیاسی فرانسه زبان است که از دیرباز نظریه همگرایی را با دیدگاه خاص مورد توجه قرار داده است. این واژه که تحت عنوان «همگونگی» به فارسی برگردانده شده است. از نظر دوورژه عبارت است از «فرایند متحد کردن یک جامعه، فرایندی که می کوشد تا آن جامعه را هماهنگ سازد و بر نظمی استوار نماید که توسط اعضای آن احساس شود»، «همگونی سیاسی سهمی است که قدرت متشکل در این فرایند دارد» عبارتست از «حذف خشونت» یا نفی جنگ چه در روابط داخلی یا بین المللی و دیگری برقراری سازش از طریق به کارگیری شیوه های سیاسی و توسل به تکنیک های مذاکره و معامله می باشد.

اندیشه اسلامی را در ارتباط با وحدت سیاسی، از دو منظر می توان ملاحظه کرد؛ نخست عواملی که باعث همگرایی در مقاطعی از تاریخ اسلام در بین ملل و اقوام مختلف شده و دیگری شناسایی نیروهای واگرا که در برهه هایی از فراخنای تاریخ بر زیر و بم اسلام باعث تفرقه، تجزیه و از هم پاشیدگی آن شده اند.

در بدو تولد اسلام، مشی سیاسی حضرت محمد (ص) که باعث قبول دعوت او و وحدت قبایل متفرق جزیره العرب شد، چیزی جز بهره گیری از عوامل همگرایی موجود نبود. حتی برخی با استناد به سند حقوقی بسیار محکمی به نام «منشور مدینه» که مقررات ائتلاف بین قبایل مسلمان و یهود را تدوین نمود، از این اتحاد به نام «کنفدراسیون» یاد می کنند.

از نظر اصولی، اندیشه اسلام نه رنگ و تعلقات ناسیونالیستی دارد و نه آن دیدگاه جهان لائی غرب را که مرتبط با انترناسیونالیسم و مفروعات چپ و راست آن می باشد. از میان عوامل متعددی که باعث شد مسلمانان صدر اسلام در یک چهارچوب سیاسی و فارغ از عصبیت های قومی و قبیله ای با هم متحد شوند، جاذبیت آئین اسلام و هماهنگی آن با فطرت و جامعیت آن بود.

پیامبر اسلام با تکیه بر ارزش های مثبت و پویا و اتخاذ یک سیاست و دیپلماسی فعال توانست شالوده وحدتی را بریزد که طی قرون متمادی با عبور از فراز و نشیب ها، تا عمق سرزمین های مسیحی اروپایی در غرب تا اقصی نقاط عالم در شرق فراگیر شود. هدف متعالی اسلام نیل به یک امت واحد یا یک جامعه همگون و همگرای جهانی تحت حاکمیت خداوند است. در این نظام فکری مرزهای جغرافیایی و سیاسی، رنگ و نژاد و از قبیل این خصیصه های قراردادی و اعتباری جامعه بشری، محلی ندارند. آیین سیاسی اسلام معتقد به نوعی «مدینه فاضله» است که در سراسر گستره کره خاک تمام بشریت را تحت عنوان «امت» در برمی گیرد. این مکتب ضرورتاً ارزش های ملی و قومی را نفی نمی کند بلکه از ورای مرزهای سیاسی ملت ها در جهت اتحاد و وحدت آن اهتمام می ورزد. در حالی که کوسموپولیتیسیم همه قید و بندها را گاه تا حد بی بندوباری و آنارشیسیم نفی می کند و پشت پا به همه تعلقات می زند. پس ملاحظه می کنیم که الگوی وحدت اسلامی از جهاتی بسیار پیشرفته تر از مفاهیم نوین نظریه همگرایی در روابط بین الملل جدید است. در این الگو «روح وحدت و هماهنگی و پیوند معنوی که از اراده و اختیار سرچشمه می گیرد بر روابط مسلمین با متحدینشان سایه ای از عطفوت و عدل، انصاف و تعاون می گستراند».

نتیجه گیری

در پایان می توان بیان نمود که در فضای تعاملات بین المللی امروزی که با تحولات در نظریه پردازی و تقویت ساختارهای اجرایی بین المللی همراه بوده است، همکاری و همگرایی یک التزام اجتناب ناپذیر در سطح بین الملل به نظر می رسد. تئوری

همگرایی مانند سایر موضوعات در علوم اجتماعی پدیده ای نسبی می باشد و در دوره های مختلف تاریخی از شدت و ضعف برخوردار بوده است. در دوره هایی نیروهای همگرا با تکیه بر مصالح و منافع جمعی فرصت یافته اند عوامل همبستگی در جامعه بین المللی را تقویت نمایند و نیروهای واگرا را به حاشیه رانده و از زمینه های تضاد و تنش بکاهند.

(منابع در دفتر نشریه موجود میباشد)

